

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوم، پاییز ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۷، ص ۹۹-۱۲۴

شریح قاضی؛ زندگی نامه و عملکرد

سیدعلی اکبر خدایی

شریح بن حارث کندی- مشهور به شریح قاضی- از چهره‌های اجتماعی- قضایی و تا حدی سیاسی صدر اسلام می‌باشد. بنا به نوشته مورخان و نسب شناسان، سراسر تاریخ زندگانی این شخص پر از ابهام و تناقض بوده و همین عامل سبب گشته تا برخی از محققان وی را شخصیتی افسانه‌ای پندارند.

در این مقاله ضمن رد این پندار و اثبات واقعی بودن این شخصیت، کوشش می‌گردد تا زوایای دیگری از زندگی او همچون: ایرانی بودن، صحابی یا تابعی بودن وی، دلایل تداوم منصب قضای او، بررسی اتهام مداخله در امضای استشهاد نامه علیه حجربن عدی و از همه مهم‌تر، بررسی درستی یا نادرستی صدور فتوا از جانب او علیه امام حسین علیه السلام روشن گردد.

واژه‌های کلیدی: شریح، قضا، فتوا، کوفه، قضاوت

مقدمه

پرداختن به شخصیت‌های گوناگون تاریخی، علاوه بر این که زوایای تاریک حیات تاریخی شخص مورد نظر را مشخص می‌سازد، تا حدی تناقضات میان روایات مختلف راویان آن را هم برطرف می‌نماید. بررسی حیات تاریخی شریح نیز یکی از همین مقوله‌هاست. از آن جا که درباره تاریخ حیات او اختلاف زیادی وجود دارد و این اختلافات سبب شده تا شخصیت او از سوی محققین غربی همچون: تیان،* اشنایدر، شاخ و... افسانه‌ای و جعلی قلمداد شود، این نوشتار کوتاه تا حدی به روشن شدن این قضایا کمک خواهد کرد. به طور خلاصه می‌توان گفت که شریح یکی از معدود فعالان عرصه قضا و داوری می‌باشد که عمر طولانی یافت و مدت مدیدی از آن را در کار قضا سپری نمود. دلایل چنین دوام طولانی شغلی نیز یکی از چارچوب‌های مورد بحث در این مقاله خواهد بود. سعی نگارنده بر این بوده است تا با ذکر اخبار مربوط به شریح، بر اساس توالی زمانی و تحلیل بعضی از قضایا، به پرسش‌ها و ابهامات موجود در این رابطه پاسخ دهد.

شریح؛ افسانه یا واقعیت

در منابع تحقیقاتی غربی‌ها^(۱) در کنار بررسی علم قضا در اسلام، دانش حدیث و کاوش در شناخت مکتب‌های نخستین اسلامی، از شریح به عنوان شخصیتی نیمه افسانه‌ای یا جعلی یاد شده است. دلیل این نگرش و قضاوت، به میزان تناقض در روایات راجع به حیات او بر می‌گردد. از دیدگاه آن‌ها شریح شخصیتی است که روایات مربوط به وی غیر واقعی و غیر قابل باور می‌باشد. مثلاً امیل تیان (Emile Tyan) مهم‌ترین دلیل افسانه‌ای بودن او را در غیر ممکن بودن مدت قضاوت

* Tyan.

طولانی او (۷۵ سال)، با توجه به اتفاقات سیاسی و عزل و نصب‌های گوناگون زمان او دانسته است.^(۲) این نکته از چند جهت قابل نقد و بررسی می‌باشد:

۱- کمبود مطالعات عمیق و مؤثر نویسنده در باب شخصیت و تاریخ حیات او، صرف نظر از مطالعات قضایی تیان.

۲- نقصان اطلاع و آگاهی او نسبت به خصوصیات اخلاقی و ویژگی‌های رفتاری شریح و حالت تسلیم و رضای او به حکومت وقت.^(۳)

۳- سازش و مدارای شریح با هر حاکم و خلیفه، به گونه‌ای که رضایت او را در تثبیت مقامش جلب نماید.

شاخ (Schacht) دیگر نویسنده غربی که شخصیت شریح را ساختگی فرض کرده است، از شریح نه به عنوان فردی خاص، بلکه به عنوان نظریه‌ای از انواع نظریات مورد استناد در میان اهل عراق یاد کرده است.^(۴) در عین حال، در جایی دیگر از شریح به عنوان طراح قدیمی مکتب عراق یاد می‌کند که اشاره به وجود فردی خاص دارد.^(۵)

گرچه بعضی از روایات موجود در مورد شریح متناقض و گاه اغراق‌آمیز است، ولی دلیل بر غیر تاریخی بودن این چهره نمی‌باشد. در کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» علامه عسکری نیز اشاره‌ای به جعلی و ساختگی بودن شخصیت شریح نشده است. هم‌چنین، نامه ذکر شده در نهج البلاغه از جانب امام علی علیه السلام به این شخص و نمونه‌هایی از قضاوت‌های وی و راهنمایی‌های علی علیه السلام و احادیثی که به نقل از شریح در کتب معتبر حدیث آمده، در کنار اشعار به جای مانده از او، بر واقعی بودن این شخص مهر تأیید می‌زند.

بررسی حیات تاریخی شریح تا قبل از تصدی مقام قضاوت

در این که اصل و نسب شریح متعلق به کدام سرزمین و ملیت بوده است، میان تاریخ نویسان، عالمان انساب و تذکره نویسان اختلاف نظر کلی وجود دارد. اکثر نویسندگان با توجه به شجره‌نامه اجدادی او اظهار داشته‌اند که جد پنجم شریح - رایش - از سپاهیان انوشیروان^(۶) بوده که به فرماندهی سیف بن ذی یزن، برای جنگ با حبشه به سرزمین یمن آمده و تابعیت قبیله معروف کنده را پذیرفته و در آن جا ماندگار شده بودند^(۷) و به همین دلیل جزء هم‌پیمانان (حلفای) کنده محسوب گردیدند و خود شریح نیز بر این نکته (حلیف بودنش) تأکید کرده است.^(۸)

ابن سعد در معرفی نام و نسب او نوشته است: «وی شریح بن حارث بن قیس بن جهم معاویة بن عمار بن رایش بن حارث بن معاویة بن ثورین مرتع از نسل کنده بود».^(۹) این نسب نامه از حیث قدمت سند و به لحاظ تاریخی، بر دیگر روایات ترجیح دارد، هر چند ایرانی بودن وی را زیر سؤال می‌برد.

شریح دارای القاب و کنیه‌هایی همچون: ابوامیه کندی،^(۱۰) ابو عبدالرحمن،^(۱۱) ابو عمر،^(۱۲) شریح قاضی،^(۱۳) اباعبدالله،^(۱۴) قاضی مِضْرَین،^(۱۵) عبدالابظر،^(۱۶) کاذب^(۱۷) و... بوده است.

منابع، تاریخ دقیق تولد شریح را به خاطر گمنامی و ناشناس بودن وی در آن زمان ذکر نکرده‌اند، ولی با توجه به این که اکثر منابع معتبر، سال وفات او را ۷۸ یا ۸۰ هجری و سن او را در هنگام مرگ ۱۰۶ تا ۱۱۰ سال دانسته‌اند، تاریخ ولادت او، حدوداً ۳۰ سال قبل از هجرت پیامبر ﷺ بوده است، اما مطابق روایت ابن حجر^(۱۸) تاریخ ولادت او حدوداً با زمان تولد امام علی علیه السلام یکسان بوده است.

از دوران کودکی و نوجوانی او جز چند خبر کوتاه، مطلبی نگاشته نشده است؛ یکی از این خبرها مربوط به اسارت وی و مادرش در دوران نوجوانی^(۱۹) و دیگری

در رابطه با خیر ازدواج وی با دختری از بنی تمیم - به نام زینب^(۲۰) - می باشد. هم چنین، خبری بسیار کوتاه از تعلیم و آموزش دیدن او در نزد معاذبن جبل وجود دارد.^(۲۱)

اکثر منابع، مهاجرت شریح از یمن به حجاز را تأیید کرده اند. بعضی مقصد وی را شهر مدینه ذکر کرده اند^(۲۲) و برخی دیگر از ذکر مقصد وی خودداری نموده اند.^(۲۳) درباره تاریخ این مهاجرت هم اختلاف می باشد؛ تعدادی از مورخان، زمان آن را در دوران پیامبر ﷺ^(۲۴) و عده ای آن را بعد از وفات پیامبر ﷺ، یعنی در دوران خلافت ابوبکر، ذکر کرده اند.^(۲۵)

شریح؛ صحابی یا تابعی؟

در مورد این که شریح از صحابه بود یا تابعین، میان مورخان و عالمان رجال اختلاف نظر وجود دارد. بعضی او را در ردیف تابعین به حساب آورده اند که زمان جاهلیت را هم درک نموده است،^(۲۶) اما ابن حجر گزاشی از ملاقات کوتاه او با پیامبر ﷺ آورده و کوشش دارد که وی را جزء صحابه به حساب آورد.^(۲۷) در حالی که ذهبی، صحابی بودن او را رد می نماید.^(۲۸) ابن وکیع اسلام آوردن شریح را قبل از رحلت پیامبر ﷺ تأیید کرده، ولی ملاقات او با پیامبر ﷺ را مردود می داند.^(۲۹) به طور خلاصه می توان گفت که شریح قاضی جزء بزرگان تابعینی بوده که با صحابه بزرگی همچون: علی^(ع)، عمر، زیدبن ثابت، عبدالله مسعود و غیره مصاحبت داشته و از آن ها علوم مختلف و به ویژه حدیث را فرا گرفته است.

شریح در دوره خلافت ابوبکر

در این زمان، شریح از جمله تازه مسلمانان به شمار می رفت؛ به همین دلیل،

عنصر مهمی در شهر مدینه به حساب نمی‌آمد. این امر سبب ناشناخته ماندن شخصیت وی و عدم کسب مسؤولیت دولتی در دوره ابوبکر گردیده و اعتراضات مردم مدینه، پس از انتخاب شریح به قضاوت در کوفه نیز این گفته را تأیید می‌کند.^(۳۰)

شریح در زمان خلافت عمر

جهت بیان اخبار شریح در دوره عمر، ناچاریم که دوران ده ساله خلافت عمر را به دو دوره پنج ساله تقسیم کنیم. دوره پنج ساله اول، مربوط به دورانی است که شریح هم‌چنان در شهر مدینه ساکن بود، ولی سمت دولتی نداشت. باگسترش دامنه فتوحات مسلمین در زمان خلافت عمر، وی منصب قضا را، بر حسب ضرورت، به دیگران تفویض کرد.^(۳۱) این افراد نیز - بر خلاف شیوه انتخاب ابوبکر^(۳۲) - اغلب اشخاصی غیر معروف بودند که سابقه چندانی در اسلام نداشتند؛ زیرا عمر ترجیح می‌داد که صحابه و اشخاص معروف و سرشناس اسلام را به عنوان مشاور و رایزن در مدینه و نزد خود نگه دارد.^(۳۳) این مرام خلیفه دوم زمینه را برای چهره شدن افرادی همچون شریح فراهم ساخت و یکی از دلایل اصلی انتخاب شریح نیز همین اصرار عمر در به کارگیری این شیوه در انتخاب این افراد بود.

وی از جمله افراد با سواد مدینه در دوران عمر محسوب می‌شد که در شاعری و علم انساب نیز خبره بود.^(۳۴) بنا به گفته یک محقق عرب،^(۳۵) شریح در زمان انتخاب شدن به سمت قضاوت در کوفه، متولی شهر مدینه بود و همین ویژگی‌ها نیز در انتخاب او مؤثر بود. عامل مهم دیگری که اکثر منابع از آن به عنوان علت انتخاب شریح به سمت قضای کوفه یاد کرده‌اند، چگونگی قضاوت شریح میان عمر و

مردی که بر سر اسبی مرافعه کرده بودند، می‌باشد که طی آن عمر نحوه قضاوت شریح را پسندیده و او را به قضای کوفه برگزید.^(۳۶) این اولین آشنایی عمر با شریح بود که در دوران پنج ساله دوم خلافت عمر انجام گرفت.

شریح به هنگام تصدی قضاوت در کوفه - سال ۱۸ هـ - مردی چهل ساله بود.^(۳۷) وی به همراه چندتن دیگر همچون: کعب بن سوارزدی، ابو موسی اشعری و عبدالله بن مسعود از جمله قضات مستقلی بودند که به طور مستقیم از طرف خلیفه برای تصدی این مقام انتخاب شده و تحت امر خلیفه بودند، نه والی او.^(۳۸)

عمر بن خطاب هنگامی که شریح را به منصب قضای کوفه می‌فرستاد، نامه‌ای به او نوشت و نحوه قضاوت اسلامی را به او تعلیم داد.^(۳۹) همین دستور، به علاوه راهنمایی‌های دیگر عمر و خلفای هم دوره او، ملاک اصلی قضاوت شریح در میان اهالی کوفه؛ و اصلی‌ترین علل تداوم منصب قضایی او بود گرچه در برخی اوقات با نقایضی از طرف او همراه بود.

در منابع آمده است که عمر ماهانه یکصد درهم بابت دستمزد به او می‌پرداخت.^(۴۰) عمر یکی از دو تن بدریونی بود که شریح در احادیث و روایات خود به او استناد می‌کرد.^(۴۱) و بیش‌تر احادیثی که وی از پیامبر ﷺ نقل کرده است، از زبان و قول عمر می‌باشد. می‌توان گفت که روابط این دو در دوران پنج ساله دوم، تا حد زیادی مسالمت‌آمیز بوده است.

شریح در دوره خلافت عثمان

در زمان خلافت عثمان، منصب قضای شریح از طرف خلیفه تثبیت گردید و او توانست، در مدت خلافت دوازده ساله عثمان، با شگرد مخصوص به خود، سمت قضای کوفه را حفظ نماید.^(۴۲) رفتار شریح و میزان تأثیرپذیری و الگو برداری وی از

عثمان، نسبت به عمر، بسیار کم‌تر بوده است و روایاتی را که از عثمان نقل می‌کند، بسیار کم‌تر از روایات منقول از عمر می‌باشد. سمت قضای کوفه در این زمان نیز ظاهراً از لحاظ عملکرد و نحوه قضاوت، با مشکلی برخورد نکرد و شریح بدون هیچ‌گونه دردسر و مشکل خاصی به کار خود مشغول بود. اخبار و اطلاعات راجع به شریح در دوره عثمان، همانند دوره ابوبکر، بسیار کم و محدود می‌باشد. ظاهراً رابطه او با عثمان خوب بوده ولی این رابطه به گرمی رابطه با خلیفه دوم نبوده است.

شریح در دوران حکومت علی علیه السلام

به گفته ابن عساکر، در ابتدای خلافت علی علیه السلام، سه نفر به نام‌های مرّه، میسره و شریح قاضی مورد اتهام قرار نگرفته بودند.^(۴۳) بنابراین، با آغاز خلافت علی علیه السلام شریح از مقام خود عزل نگردید و حضرت وی را به همراه برخی قضات دیگر که مورد تأیید او بودند، برای قضاوت به شهرهای دور و نزدیک فرستاد.^(۴۴) به تصریح منابع، مقام شریح در این دوره با عزل و نصب هم روبرو گردید،^(۴۵) اما در عین حال، به هنگام شهادت علی علیه السلام، شریح بر مسند قضاوت کوفه قرار داشت.^(۴۶)

شریح در زمان حکومت علی علیه السلام به خاطر بعضی از قضاوت‌های نادرستش، از طرف حضرت مورد مؤاخذه و بازخواست قرار گرفت. از جمله این قضاوت‌ها، طبق گفته ابونعیم اصفهانی، قضاوت نادرست او در مورد اختلاف امام با مرد یهودی بر سر یک زره بود که پس از آن وی به منطقه بانقیا (یکی از مناطق یهودی نشین نزدیک کوفه در آن زمان) تبعید شد.^(۴۷) ظاهراً تنفیذ منصب قضای شریح از طرف علی علیه السلام مشروط به اموری بود که یکی از آنها، نظارت حضرت بر نحوه قضاوت‌های او بود.^(۴۸)

از مهم‌ترین قضایایی که در آن، رفتار و عملکرد شریح توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

نکوهش شده تا جایی که امام با نوشتن نامه‌ای به او از کار اشتباهش انتقاد نموده است، موضوع خرید خانه‌ای مجلل به قیمت ۸۰ دینار در دوران تصدی مقام قضاوت بوده است که شرح آن، همراه با نامه امام علیه السلام در کتاب «نهج البلاغه» آمده است.^(۴۹) شریح بابت قضاوت در زمان علی علیه السلام ماهانه پانصد درهم^(۵۰) دستمزد دریافت می‌کرده است.^(۵۱)

شریح در دوران حکومت حسن بن علی علیه السلام

با این که این دوران کوتاه بود، اما همین دوران کوتاه نیز با جنگ و درگیری میان امام علیه السلام و معاویه سپری گردید؛ به همین دلیل امام فرصت رتق و فتق امور اجرایی و به خصوص امور قضایی را به دست نیاورد. به گفته مسعودی، شریح در این دوران نیز هم چنان به شغل قضا اشتغال داشته است.^(۵۲)

شریح در زمان خلافت معاویه

پس از غصب خلافت توسط معاویه، وی با کیاست و زیرکی خود، بیش از بیست سال سمت خلاف مسلمین را در اختیار گرفت. ابن خلدون می‌نویسد: «معاویه پس از به دست گرفتن خلافت، عمال خود را به شهرها فرستاد؛ از جمله شریح قاضی را بر مسند قضای کوفه نشاند.»^(۵۳)

شریح و امارت زیاد بن ابیه بر کوفه

در زمان‌های بعد، وقتی معاویه امارت شهر کوفه را به زیاد بن ابیه واگذار کرد؛ وی مانند حاکمی مستقل عمل نمود و از این رو، شریح برای اولین بار از تحت نظارت مستقیم خلیفه خارج شد. شریح در ابتدای حکومت زیاد بر کوفه، همراه وی به

بصره رفت و برای مدتی در آن جا مشغول قضاوت بود و دوباره جهت قضاوت، به کوفه بازگشت.^(۵۴) شریح یکی از مشاوران مخصوص زیاد بود که در امور خاص مورد مشورت او قرار می‌گرفت و اکثراً نظر وی را مورد پذیرش قرار می‌داد. از جمله این مشورت‌ها، نظر خواهی از شریح در مورد قطع کردن یا نکردن دست راستش به دلیل طاعون بود.^(۵۵)

مهم‌ترین رویداد دوران حکومت زیاد و قضاوت شریح در کوفه که اعتراض بسیاری از مسلمانان را در پی داشت و حتی باعث شد که مسلمانان زیاد را مورد لعن و نفرین خود قرار داده و عمل او را اتهامی علیه شریح قلمداد کنند، تنظیم استشهاد نامه‌ای علیه حجر و جعل امضای شریح قاضی و شریح بن هانی بود. شریح بن هانی پس از اطلاع یافتن از این موضوع، با جسارت و بی‌باکی، طی نامه‌ای که برای معاویه فرستاد، خیانت زیاد را نسبت به خود فاش ساخت؛^(۵۶) اما مصلحت طلبی، سکوت بی‌مورد به جای حقیقت‌گویی، ترس از زیاد و عوامل دیگر، مانع از تلاش شریح برای رفع این اتهام از خود گردید.

در رابطه با وضعیت شریح در ابتدای خلافت یزید و قبل از نهضت کربلا، خبری در دست نیست.

شریح قبل و بعد از حادثه کربلا

اولین مداخله شریح در آغاز نهضت کربلا، مربوط به بیعت هفتاد تن از بزرگان کوفه همچون: حبیب بن مظاهر، محمد بن اشعث، مختار ثقفی، عمر بن سعد و... در حضور شریح و شاهد گرفتن وی بر هواداری آل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و دعوت از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای سپردن حکومت کوفه به او بود.^(۵۷) ولی صرف نظر از پیمان شکنی بیش‌تر این بزرگان، خود شریح نیز به محض ورود عبیدالله به کوفه در دارالاماره او حضور یافت

و بدون در نظر گرفتن تعهد بر وفاداری با آل علی، به جرگه مخالفین آنها پیوست و یکی از مشاورین درگاه عبیدالله گردید^(۵۸) و عبیدالله نیز که جهت رسیدن به مقاصد خود به حمایت اشخاصی همچون شریح قاضی - که در میان مردم مقدس مآب کوفه، از شخصیت ممتازی برخوردار بود - نیاز داشت، از او استقبال کرد.^(۵۹)

در ماجرای دیگری، از نقش شریح به عنوان پیام رسان عبیدالله به قبیله هانی، در رابطه با رساندن خبر زنده بودن هانی و پراکنده شدن آنها از اطراف دارالاماره، یاد شده است.^(۶۰) نقشی را که شریح در چنین لحظه حساسی در صحنه سیاسی - نظامی ایفا کرد، به اندازه‌ای مهم و حیاتی بود - به خصوص برای ابن‌زیاد - که به قیمت به دست گرفتن امارت از طرف عبیدالله، به قتل رسیدن هانی و مسلم و از همه مهم‌تر، اتفاق افتادن حادثه کربلا تمام شد.

هم‌چنین از شریح به عنوان امانتدار مسلم، در محافظت از بچه‌های وی نام برده شده^(۶۱) و گفته شده است که شریح از ترس تهدیدهای عبیدالله، آنها را بی‌سرپرست در شهر رها ساخت تا خطری در این زمینه متوجه او نگردد.^(۶۲)

تحلیلی در فتوای شریح بر ضد امام حسین علیه السلام

یکی از مهم‌ترین ابهامات راجع به نقش شریح در جریان نهضت کربلا این است که آیا فتوای شریح مبنی بر وجوب جهاد با امام حسین علیه السلام واقعیت داشته است یا خیر. مبنای این تردید، مربوط به ضرب‌المثلی در زبان فارسی است که علامه دهخدا به آن اشاره دارد و در میان مردم به خصوص شیعیان شایع است.^(۶۳) البته خود دهخدا نیز تأکید کرده است که این خبر سند ندارد. اگر چنین خبری صحت داشته باشد، می‌توان گفت که یکی از عوامل اصلی و بسیار مهم در بسیج مردم کوفه و شام علیه امام حسین علیه السلام، صدور چنین فتوایی از شخصی فقیه، مجتهد، مفسر،

ملا و قاضی خلفای راشدین بوده است. با این که در منابع قدیمی چنین خبری مشاهده نمی‌گردد اما شواهدی مبنی بر تصدیق و تأیید آن موجود است که عبارتند از:

(الف) سازگاری شریح با تمامی اندیشه‌های خلفای معاصر خود.

(ب) تمایل و گرایش سریع به قدرت برتر (عبیدالله) و سهیم شدن در برنامه‌های او در مخالفت با طرفداران آل علی علیهم‌السلام.

(ج) ضعف نفس و محتاط و ترسو بودن و حساب بردن از عبیدالله، که ابن سعد هم در کتاب خود به آن اشاره می‌کند. ^(۶۵)

(د) چنین فتوایی به طور مستقیم از طرف شریح مطرح نشده است، ولی حرف و حدیثی کلی در این رابطه در میان بوده که در کنار عوامل دیگری همچون: جبن و ترس، عافیت طلبی، ریاکاری، دوپهلوی سخن گفتن، دروغ‌گویی، و ریاکاری شریح، از یک طرف و ترفندها، سیاست بازی‌ها، سوء استفاده از مقام مذهبی افراد، جعل امضا و نتیجه‌گیری غلط و قیاس به باطل توسط ابن زیاد، همراه با زودباوری و عدم آشنایی کوفیان با سیاست روز، از طرف دیگر، سخن و نظر کلی شریح را تبدیل به فتوایی برضد امام حسین علیه‌السلام، برای تهییج کوفیان زودباور علیه نوه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌کند که مسبب اصلی آن نیز خود شریح و اهمال و سستی او بوده است.

شریح در زمان شورش ابن زبیر و قیام مختار

به جز آن چه در مورد شریح، در دوران امارت عبیدالله و خلافت یزید گفته شد، اخباری در مورد استعفای وی از منصب قضاوت در زمان شورش ابن زبیر در منابع نیامده است. در این رابطه ابن سعد و ابن خلدون گفته‌اند که شریح در فاصله سال‌های بحرانی، پس از استعفای معاویه دوم - ۶۴ تا ۷۳ هـ - به مدت ۹ سال در کار

خود درنگ نمود^(۶۶) و حتی به مدت سه سال از منصب قضاوت کناره گیری کرد.^(۶۷) علت این امر طبق گفته ابن سعد،^(۶۸) ترس او از عدم امنیت جانی در هنگام تصدی این منصب بوده است.

ابن خلدون آورده است: مختار پس از تسلط بر کوفه و آرام کردن اوضاع این شهر، شریح قاضی را که به دنبال بروز فتنه در جهان اسلام، از منصب قضای کوفه استعفا کرده و خانه نشین شده بود، به کار قضاوت برگرداند. سپاهیان مختار و به خصوص شیعیان او، با این کار مخالفت نموده و از مختار خواستند که وی را عزل کند. آن‌ها دلایل مخالفت خود را عثمانی بودن شریح،^(۶۹) مغضوب علی رضی الله عنه قرار گرفتن و تبعید او به بانقیا توسط امام،^(۷۰) گواهی دادن علیه حجر بن عدی و کوتاهی ورزیدن در پیام رسانی به هم قبیلگان او^(۷۱) ذکر می کردند. شریح نیز پس از شنیدن این اعتراضات، خود را به بیماری زد، در نتیجه مختار نیز که تاب تحمل اعتراضات بسیار یاران خود را نداشت، شریح را از کار برکنار نمود.^(۷۲)

به نظر می رسد که دلیل اصلی انصراف شریح از مسند قضاوت کوفه در زمان فتنه، غیر از آن چه که گفته شد، همان عوامل مصلحت طلبی و عافیت جویی وی، به خصوص در شرایط حاد و بحرانی، بوده است؛ زیرا وی می دانست که چنین قیام‌هایی گذرا و موقتی بوده و دوام چندانی نخواهد داشت، از این رو صلاح کار خود را در انصراف از دستگاه قضایی برای متهم نشدن و جان سالم در بردن از معرکه‌ها می دید.

شریح در دوران خلافت عبدالملک و امارت حجاج تا وفات وی

پس از برقراری خلافت عبدالملک و تسلط او بر کوفه، شریح توسط این خلیفه مجدداً به مسند قضاوت بازگردانده شد.^(۷۳) ابن وکیع جریان گمارده شدن شریح بر

مسند قضاوت را در کتاب خود آورده است.^(۷۴)

پس از به دست گرفتن امارت کوفه توسط حجاج، وی مقام قضای این شهر را تثبیت نمود^(۷۵) و شریح علاوه بر اشتغال بر این امر، از مشاوران حجاج نیز به شمار می‌رفت. وی تا سال ۷۸ هجری به امر قضاوت مشغول بود و در این سال از حجاج تقاضای کناره‌گیری از مسئولیت نمود که حجاج نیز با درخواست او موافقت نمود.^(۷۶) منابع، علت استعفای او را پند و اندرز مردی دانا عنوان کرده و نوشته‌اند که آن مرد به او توصیه کرده بود که به علت رشوه‌خواری فرزندش و هم‌چنین پیری و ناتوانی خودش، از سمت خود استعفا دهد.^(۷۷) وی پس از این استعفا خانه‌نشین شد و در این مدت حقوق و مستمری دریافتی خود از دولت را قطع نمود و با همین وضعیت نیز در گذشت.^(۷۸)

سال وفات و سن او در هنگام مرگ

سن شریح در هنگام مرگ از یکصد تا یکصد و بیست و هفت سال گزارش شده است. ظن قوی وجود دارد که سن او در هنگام مرگ ۱۰۶ تا ۱۱۰ سال بوده است. دلایل اختلاف اخبار، نامشخص بودن سال دقیق تولد و وفات او و دور شدن وی از کارهای مهم جامعه در واپسین سال‌های عمر بوده است. منابع مختلف، سال وفات او را از سال ۷۲ تا ۹۹ هجری گزارش کرده‌اند.^(۷۹)

مدت قضاوت شریح

در رابطه با مدت زمان قضاوت شریح، از آن جا که در تاریخ وفات او تناقض وجود دارد، بالطبع روایات مختلفی موجود است که آن را از ۵۳ تا ۷۵ سال ذکر کرده‌اند.^(۸۰) دلیل دیگر اختلاف روایات، اختلاف نظر نویسندگان بر سر کناره‌گیری

شریح از قضاوت و مدت زمان آن و به حساب آوردن یا نیاوردن این مدت می باشد. اگر چه نباید از کم دقتی و ملاحظه کاری نویسندگان آن دوره نیز غفلت کرد. ابن ابی الحدید مدت زمان قضاوت او را ۵۷ سال ذکر کرده است که یک سال از آن نیز در بصره بوده است.^(۸۱)

نام فرزندان و برادر او

برخی از منابع ضمن شرح وقایع مختلف، نام چند تن از فرزندان شریح را نیز آورده اند. یکی از این فرزندان، عبدالله می باشد که به علت قضاوت پدر علیه او به زندان افتاده بود و خود شریح برایش غذا می برد.^(۸۲) هم چنین از دو پسر دیگر او به نام های میسر و عبدالرحمن یاد شده که روایاتی توسط آنها از قول پدرشان نقل شده است.^(۸۳) نام پسر دیگر او اسد بود که در قضیه پسران مسلم از او یاد شده است.^(۸۴) در «جمهرة الانساب العرب» ابن حزم نیز نام عبیدالله یکی از برادران شریح، ذکر شده است.^(۸۵)

خصوصیات ظاهری و اخلاقی شریح

از نظر شکل ظاهری، چهره او به دلیل این که هیچ مویی در صورتش نرویده بود شبیه چهره نوجوانان بود^(۸۶) و به همین دلیل، یکی از چهارتن سادات طلسم^(۸۷) به حساب می آمد. علاوه بر این، فردی کریه المنظر بود و بنا به گفته اصمعی، ناقص الاسنان نیز بوده است.^(۸۸) به لحاظ اخلاقی دارای خصلت هایی همچون عجب و خودپسندی بود.^(۸۹) خصوصیات دیگر او را شوخ طبعی ذکر کرده و روایت هایی نیز در این باره آورده اند.^(۹۰)

ویژگی‌های دیگر شریح

منابع از وی به عنوان فردی فقیه، مفسر، مجتهد، عالم به علم قضا، ثقه در علم حدیث و نسب شناس یاد کرده و حتی او را عالم‌ترین افراد در علم قضا به حساب آورده‌اند.^(۹۱) خود او گفته است که این علوم را از طریق مباحثه و مناظره با اهل علم آموخته است.^(۹۲) وی در شعر و شاعری نیز تبخّری خاص داشت و از جمله شعرای مُخضرم به حساب می‌آمد.^(۹۳) اما با وجود همه این خصلت‌ها شیعیان از عملکرد او راضی نیستند.^(۹۴)

وی از صحابه معروفی همچون: علی‌ابی‌طالب، عمر، زیدبن ثابت، عبدالرحمن بن ابوبکر، عبدالله بن مسعود و عروبه بن ابی الجعد باریقی روایت نقل کرده است.^(۹۵) هم‌چنین افرادی از وی روایت نقل کرده‌اند که معروف‌ترین آن‌ها ضحاک، مقداد بن ابی فروه، شعبی، ابراهیم نخعی، قاسم بن عبدالرحمن، یحیی طایی، محمد بن سیرین، انس بن سیرین و... می‌باشند.^(۹۶)

نتیجه‌گیری

از مجموع آن چه که بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که: طبق نقل قول اکثر مورخین و محدثین شریح به عنوان شخصیتی تاریخی، عینیت و وجود خارجی داشته و به هیچ وجه شخصیتی افسانه‌ای نبوده است. گرچه راجع به او و وقایع دوران حیاتش تناقضات و اختلافات فراوانی در منابع به چشم می‌خورد، اما این مسأله یک امر طبیعی در تاریخ اسلامی به شمار می‌آید؛ زیرا از دوران جاهلیت و حتی یکی، دو سده پس از هجرت، اخبار بدون نقص و تواریخ مکتوبی وجود نداشته و بیش‌تر این اخبار بر اساس نقل قول و روایات شفاهی راویان هر واقعه، یا شایعات میان مردم

نگاشته شده است و چنین ابهامات تاریخی نه تنها در زندگانی شخصیتی همچون شریح - قبل از تصدی مقام قضاوت و یا پس از کناره‌گیری از آن - وجود دارد، بلکه در مورد زندگانی شخصیت‌های ممتاز و معروف هم به چشم می‌خورد.

شریح قاضی گرچه شخصیتی فقیه، مفسر، نساب، تقه در حدیث و مهم‌تر از همه، اعلم در علم قضاوت - بنا به گفته منابع^(۹۷) - به حساب می‌آمد، ولی از نظر خصوصیات اخلاقی، فردی مصلحت‌جو و فرصت طلب بود که برای رسیدن به مقام و منصب و تثبیت آن، با هر نوع حکومت و خلافت و ایده‌های مختلف امرای آن، کنار می‌آمد و در این مدارا و سازش، گاهی مجبور می‌شد که حقیقت را فدای مصلحت‌طلبی خود کند؛ درست همان کاری که در برابر سوء استفاده‌های «زیاد» و پسرش عبیدالله انجام داد، تا جایی که عبیدالله از کم‌ترین سخن او فتوایی ساخت و از آن برای بسیج مردم کوفه علیه حسین بن علی علیه السلام استفاده کرد و او که شاهد چنین سوء استفاده‌هایی از گفته خود بود، مهر سکوت بر لب نهاد و به دلیل ترس، مصلحت‌جویی و عافیت‌طلبی خود کوچک‌ترین اعتراضی نکرد و به این وسیله کفه ترازوی دشمن را در مقابل آل علی سنگین‌تر نمود و چنین شد که قرن‌ها بعد از آن واقعه، از او شخصیتی منفور در نزد شیعیان ساخت.

پی‌نوشتها:

1. C.E. Bosworth, the encycloepadia of Islam, Edited leiden Brill, year 1997, schacht, J, The origins of mohammadan-Jurisprudence, oxford univertsity press, 1979--An introduction Islamic law, oxford clarendon press, 1964. Tyan emile, Histoire de'l organisation Judiciaire en pays d'islam, 2ed, leiden E.J. Brill, 1960.

2. Emile Tayn, histoire de's...,p.75.

۳. ابونعمیم اصفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیلابی جا، مطبعه السعادة، ۱۳۹۴هـ) ج ۳، ص ۱۳۲.

4. J.schacht, An introduction to...p.24.

5. _____, the orngins of ...,p.160.

۶. از دوران انوشیروان تا زمان شریح کم‌تر از پنجاه سال می‌گذشته است و این مدت زمان با شش نسل تا زمان شریح چندان مطابقت ندارد!

۷. محیی‌الدین النوی، تهذیب الاسماء و اللغات (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ۱، ص ۲۴۳؛

محمدبن وکیع، اخبارالقضاة (بیروت، عالم‌الکتب، بی تا) ج ۲، ص ۱۹۸؛ ابن حجر، الاصابه فی تمییزالصحابه

(چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ) ج ۳، ص ۲۷۰؛ ابی الفدا (ابن کثیر)، البدایه و النهایه (چاپ پنجم:

بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹هـ) ج ۹، ص ۲۴ و ابوالقاسم علی بن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، (بیروت

دارالفکر، ۱۴۱۵هـ) ج ۲۳، ص ۷.

۸. محمدبن سعد، طبقات الكبرى (بيروت، دارصادر، بی تا) ج ۶، ص ۱۳۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه (چاپ دوم: بيروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۷هـ) ج ۱۴، ص ۲۸ و ابن عساکر، همان، ص ۱۳.
۹. همان، ص ۱۳۱.
۱۰. ابونعیم اصفهانی، همان.
۱۱. محمدبن حبان، مشاهیر علماء الامصار و اعلام فقهاء الاقطار، (چاپ اول: بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۴۰۸هـ) ص ۱۶۰.
۱۲. ابن عساکر، همان، ص ۱۰.
۱۳. ابونعیم اصفهانی، همان؛ ابن عساکر، همان و ابن حجر، همان.
۱۴. ابن حزم، جمهرة الانساب العرب (چاپ اول: بيروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳هـ) ص ۴۲۵.
۱۵. شمس الدین محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء (چاپ هفتم: بيروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۰هـ) ج ۴، ص ۱۰۱.
۱۶. محمدبن وکیع، همان، ص ۳۸۶ و ابن عساکر، همان، ص ۱۲.
۱۷. همان، ص ۲۱۹ و محمدبن سعید، همان، ص ۱۴۱.
۱۸. این نویسنده سن شریح در هنگام رسیدن به منصب قضای کوفه را ۴۰ سال نوشته است؛ (ر.ک. الاصابه، همان، ص ۲۷).
۱۹. محمد تقی تستری، قاموس الرجال (چاپ دوم: قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴هـ) ج ۵، ص ۴۰۶؛ به نقل از شرح نهج البلاغه، ج ۱۹ ص ۱۲۳.
۲۰. محمدبن وکیع، همان، ص ۲۰۵-۲۰۶؛ ابن عبدربه اندلسی، عقد الفرید (بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ۷، ص ۱۰۰ و احمدبن خلکان، وفيات الاعیان (بیروت، دارصادر، بی تا) ج ۲، ص ۴۶۱.
۲۱. ابن حجر، همان؛ یوسف المزنی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق بشار عواد معروف (چاپ اول: بيروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۸هـ) ج ۱۲، ص ۴۳۸ و ابن حجر، تهذیب التهذیب (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا) ج ۴، ص ۳۲۷.

۲۲. محمدبن وکیع، همان، ص ۱۹۹ و یوسف المزی، همان.
۲۳. شمس‌الدین محمد ذهبی، همان.
۲۴. ابن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، همان و همو، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۲۸.
۲۵. شمس‌الدین محمد ذهبی، همان، ص ۱۰۰؛ همو، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام (چاپ دوم: بی‌جا، دارالکتب العربی، ۱۴۱۸ هـ ج ۵، ص ۴۲۰). و ابن ابیک الصفدی، الوافی بالوفیات (بیروت: داراحیاء التراث العربی ۱۴۰۲ هـ) ج ۱۶، ص ۱۴۰.
۲۶. احمد بن خلکان، همان، ص ۴۶۰ (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ هـ) ص ۲۵۸.
۲۷. ابن حجر، همان، ص ۲۱۷.
۲۸. ذهبی، همان، ج ۴، ص ۳۲۸.
۲۹. محمدبن وکیع، همان، ص ۴۰۰.
۳۰. همان، ص ۱۹۰.
۳۱. عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶) ج ۱، ص ۴۲۳.
۳۲. مادلونگ در کتاب خود، از قول کاپتانی نوشته است که منش ابوبکر در انتخاب افراد برای مناصب و امور مهم این بود که از مشاهیر اسلام و از مشایخ و صحابه معروف بهره می‌برد؛ ر.ک: و یلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد، ترجمه احمدنمایی و دیگران (چاپ اول: مشهد بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش) ص ۸۸.
۳۳. و یلفرد مادلونگ: همان.
۳۴. یوسفی المزی، همان، ص ۳۴۸.
۳۵. علی الانباری، منصب قاضی الفضاة (چاپ اول: بی‌جا، دارالعربیة، بی‌تا) ص ۲۳۰.
۳۶. محمدبن سعد، همان، ج ۲، ص ۱۳۲؛ محمدبن وکیع، همان، ص ۱۹۰، یوسف المزی، همان، ص ۴۳۹ و ابو نعیم اصفهانی، همان، ص ۱۳۷.

۳۷. ابن حجر، همان، ص ۲۱۷.
۳۸. ثابت اسماعیل راوی، **العراق فی العصر الاموی** (چاپ دوم: بغداد، منشورات مکتبه الاندلس، ۱۹۷۰م) ص ۸۱.
۳۹. محمد بن وکیع، همان، ص ۱۸۹-۱۹۰. ابونعیم اصفهانی همان، ص ۱۳۶.
۴۰. شمس الدین محمد ذهبی، همان، ص ۴۲۱.
۴۱. ابونعیم اصفهانی، همان، ص ۱۳۷.
۴۲. ابن عساکر، همان، ص ۲۷ و ابی عمر قرطبی، همان.
۴۳. ابن عساکر، همان، ص ۱۶.
۴۴. ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۹.
۴۵. محمد بن وکیع، همان، ص ۳۹۶ و ابن عساکر، همان، ص ۲۷.
۴۶. ابن عساکر، همان.
۴۷. ابو نعیم اصفهانی، همان، ص ۱۳۹-۱۴۰.
۴۸. سید حسن براقی نجفی، **تاریخ الکوفه** (چاپ چهارم: بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۷) ص ۲۲۸.
۴۹. سید شریف رضی، **نهج البلاغه**، ترجمه دکتر جعفر شهیدی (چاپ سیزدهم: تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ش) نامه چهارم، ص ۲۷۲-۲۷۳.
۵۰. اگر شریح ماهیانه چنین مبلغی دریافت می کرده است، خرید خانه‌ای به مبلغ ۸۰ دینار چندان مهم به نظر نمی‌رسد.
۵۱. ابن عساکر، همان، ص ۱۸ و شمس الدین محمد ذهبی، **سیر اعلام النبلاء**، ج ۴، ص ۱۰۲.
۵۲. ابوالحسن مسعودی، **التنبیه و الاشراف** (بی‌جا، دارالصاوی، بی‌تا) ص ۲۶۱.
۵۳. عبدالرحمان بن خلدون، همان، ج ۲، ص ۳-۴.
۵۴. ابن عبدربه، همان، ج ۵، ص ۲۷۲-۲۷۳ و عزالدین ابن اثیر، **اسد الغابه فی معرفة الصحابه** (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا) ج ۲، ص ۶۲۵.

۵۵. مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۳۰ و ابن خلکان، همان، ص ۴۶۲.
۵۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا، ج ۵) ص ۲۶۸-۲۷۰ و عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه روحانی (چاپ اول: تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳) ج ۲، ص ۲۱۱۳-۲۱۱۵.
۵۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳) ج ۷، ص ۲۹۲۲-۲۹۲۳ و ابن عساکر، همان، ص ۲۶.
۵۸. محمد بن جریر طبری، همان، ص ۲۹۱۸.
۵۹. مرتضی مطهری، حماسه حسینی (چاپ سی ام: تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ش) ج ۱، ص ۴۲۴.
۶۰. محمد بن جریر طبری، همان، ص ۲۹۲۰؛ عزالدین ابن اثیر، همان، ج ۶، ص ۲۱۹۸ و شیخ مفید، ترجمه رسولی محلاتی (چاپ چهارم: تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸) ج ۲، ص ۶۹-۷۰.
۶۱. کاشفی، روضة الشهداء، ص ۲۸۳-۲۸۴.
۶۲. همان، ص ۲۹۲-۲۹۴.
۶۳. علی اکبر دهخدا، لغتنامه (چاپ اول: تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳) ج ۲۶، ص ۳۴۹.
۶۴. محمد بن سعد، همان، ج ۶، ص ۱۴۲.
۶۵. سخن شریح این بوده که هر فردی علیه خلیفه رسمی پیامبر شورش کند و آرامش جهان اسلام را بر هم بزند، جهاد با او بر هر مسلمان واجب است و اگر فرد طاغی کشته شود خونش مباح می‌باشد، و ابن زیاد از همین سخن، فتوایی علیه امام حسین صادر نمود، بی آن که عامل آن را شخصا معرفی نماید.
۶۶. محمد بن سعد، همان، ص ۱۴۰ و عبدالرحمن بن خلدون، همان، ص ۲۱۸.
۶۷. ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۸.
۶۸. محمد بن سعد، همان، ص ۱۴۱.
۶۹. ابن عساکر، همان، ص ۸.
۷۰. ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۹.

۷۱. محمد بن جریر طبری، همان، ج ۸، ص ۳۳۲۰؛ عبدالرحمن بن خلدون، همان، ج ۲، ص ۴۷.
۷۲. محمد بن وکیع، همان، ص ۳۹۷؛ شهاب الدین احمد نویری، *نهاية الارب في فنون الادب*، ترجمه مهدوی دامغانی (چاپ اول: تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶) ج ۶، ص ۲۴ و عزالدین ابن اثیر، همان، ص ۲۴۲۳.
۷۳. ابن وکیع، همان و ابن عساکر، همان، ص ۲۴۲۳.
۷۴. ابن وکیع، همان، ص ۳۹۱-۳۹۷.
۷۵. ابن عساکر، همان، ص ۲۷.
۷۶. ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۸؛ احمد بن خطیب (ابن قنفذ)، *الوفیات* (چاپ چهارم: بیروت، دارالافتاء الجدیده، ۱۴۰۳هـ) ص ۹۸ و ابن وکیع، همان، ص ۳۹۱.
۷۷. ابن وکیع، همان، ص ۳۹۱-۳۹۲ و ابن عساکر، همان، ص ۲۸.
۷۸. ابن وکیع، همان، ص ۱۹۹ و ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۹.
۷۹. ابن وکیع، همان.

80. Encyclopaedia of Islam, Vol lx, p. 508.

۸۱. ابن ابی الحدید، همان.
۸۲. محمد بن سعد، همان، ص ۱۴۴ و ابن عساکر، همان، ص ۳۰.
۸۳. ابن حزم، همان، ص ۴۲۵؛ ابن وکیع، همان، ص ۳۹۱-۳۹۳؛ ابونعیم اصفهانی، همان، ص ۱۳۶.
۸۴. کاشفی، همان، ص ۲۹۲-۲۹۴.
۸۵. ابن حزم، همان.
۸۶. ابن وکیل، همان، ص ۲۰۰ و ۲۰۴.
۸۷. طلسم جمع اطلس به کسی گفته می شود که هیچ مویی در صورتش نرویده باشد و این چهار تن عبارت بودند از: قیس بن سعد، احتف بن قیس، عبدالله زبیر و شریح قاضی .
۸۸. ابن منظور، *لسان العرب* (چاپ دوم: بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲هـ) ج ۵، ص ۳۸۷۱.
۸۹. ابن وکیع، همان، ص ۲۱۰.

٩٠. همان، ص ٢٢١ و ٣٠٩؛ جمال الدين ابى الفرج (ابن جوزى)، *صفه الصفوة* (چاپ اول: بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٣هـ) ج ٣، ص ٢٤ و محمد بن سعد، همان، ص ١٣٥.
٩١. ابن وكيع، همان، ص ٤١٠؛ ابن خلکان، همان، ص ٤٦١ و اسماعيل بخارى، *تاريخ الكبير*، (بيروت، دارالكتب العلمية، بی تا) ج ٤، ص ٢٢٩.
٩٢. ابن كثير، همان، ص ٢٥.
٩٣. محمد بن سعد، همان، ص ١٣١؛ ابن اثير، *اسد الغابه فى معرفة الصحابه*، ج ٢، ص ٦٢٥.
٩٤. حسينى دشتى، معارف و معاريف (چاپ سوم: بی جا، مؤسسه فرهنگى آرايه، ١٣٧٩) ج ٦، ص ٤٨٢.
٩٥. ابن وكيع، همان، ص ٣٨٤؛ ابن عساکر، همان، ص ٨ و يوسف المزى، همان، ص ٤٣٨.
٩٦. ابن وكيع، همان، ص ٢٤٣ و ٢٤٤ و ٣٨٤؛ ابن ابيک، همان، ص ١٤٠؛ ابن حجر، همان، ص ٤٧١.
٩٧. ابن وكيع، همان، ص ٤٠١؛ ابن خلکان، همان، ص ٤٦١ و اسماعيل بخارى، همان.

منابع

- ابن اثير جزرى، عزالدين: *اسد الغابه فى معرفة الصحابه*، (بيروت دارالكتب العلمية، بی تا).
- _____: *الكامل فى التاريخ*، ترجمه دكتور روحانى، (چاپ اول، تهران، انتشارات اساطير، ١٣٧٣ش).
- ابن ابيک الصفدى، صلاح الدين خليل: *الوافى بالوفيات*، (بيروت، دارأحياء، ١٤٠٢هـ).
- ابن جوزى، جمال الدين ابى الفرج: *صفه الصفوة*، (چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٣هـ).
- ابن حبان، محمد بن احمد: *مشاهير علماء الأمصار و أعلام فقهاء الأقطار*، (چاپ اول، بيروت، مؤسسه الكتب الثقافيه، ١٤٠٨هـ).
- ابن حجر عسقلانى، شهاب الدين: *تهذيب التهذيب*، (بيروت، دارأحياء، بی تا).
- ابن حزم اندلسى، ابى محمد: *جمهرة الانساب العرب*، (چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٣هـ).

- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه محمدپروین گنابادی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶ش).
- ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابراهیم: **وفیات الاعیان و انباء الابناء الزمان**، (بیروت، دارصادر، بی تا).
- ابن سعد، محمد: **طبقات کبری**، (بیروت، دارصادر، بی تا).
- ابن عبدربه اندلسی، احمد بن محمد: **العقد الفرید**، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- ابن عساکر، ابی القاسم علی بن حسن شافعی: **تاریخ مدینه دمشق**، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵هـ).
- ابن قنفذ، احمد بن خطیب: **الوفیات**، چاپ چهارم، (بیروت، دارالافاق الجدیده، ۱۴۰۳هـ).
- ابن کثیر، ابی الفداء: **البدایة و النهایه**، (چاپ پنجم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹هـ).
- ابن منظور: **لسان العرب**، چاپ دوم، (بیروت، دارأحیاء، ۱۴۱۲هـ).
- ابن وکیع، محمد بن خلف بن حیان: **اخبار القضاة**، (بیروت، عالم الکتب، بی تا).
- اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله: **حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء**، (بی جا، مطبعة السعاده، ۱۳۹۴هـ).
- ابن حجر، **الاصابه فی تمییز الصحابه**، چاپ اول، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ).
- الراوی، ثابت اسماعیل، **العراق فی العصر الاموی**، (چاپ دوم، بغداد، منشورات مکتبه الاندلس، ۱۹۷۰م).
- النوی، محی الدین بن شرف: **تهذیب الاسماء و اللغات**، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- بخاری جعفری، ابی عبدالله اسماعیل بن ابراهیم: **تاریخ الکبیر**، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- براقی نجفی، سیدحسن سیداحمد، **تاریخ الکوفه**، (چاپ چهارم، بیروت دارالأضواء، ۱۴۰۷هـ).
- ذهبی شمس الدین محمد، **تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام**، (چاپ دوم، بی جا، دارالکتب العربی، ۱۴۱۸هـ).
- تستری، شیخ محمدتقی، **قاموس الرجال**، (چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴هـ).
- حسینی دشتی، معارف و معاریف، (چاپ سوم، بی جا، مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۷۹ش).
- ذهبی، شمس الدین محمد: **سیر اعلام النبلاء**، (چاپ هفتم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۰هـ).
- شیخ مفید: **الارشاد**، ترجمه رسولی محلاتی، (چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ش).

- طبری، محمدبن جریر: *تاریخ الطبری*، (بیروت دارالتراث، بی تا).
- طبری، محمدبن جریر، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ش).
- علی الانباری، دکتر عبدالرزاق، *منصب قاضی القضاة*، (چاپ اول، بی جا، دارالعربیة، بی تا).
- قرطبی، ابی عمر: *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، (چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ).
- مادلونگ، ویلفرد، *جانشینى حضرت محمد*، ترجمه احمد نمایی و دیگران، (چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: *التمیبه و الاشراف*، (بی جا، دارالصاوی، بی تا).
- نویری، شهاب‌الدین احمد، *نهایه الارب فی فنون الأدب*، ترجمه مهدوی دامغانی، (چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ش).
- یوسف المزی، ابی الحجاج: *تهذیب الكمال فی اسماء الرجال*، به تحقیق دکتر بشّار عوّاد معروف، (چاپ اول، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۸هـ).
- C. E. Bosworth, *The encycloepdia of Islam*, Edited leiden briil, 1997.
- Schacht. Joseph, *The origins of mohammadan Jurisprudence*, Oxford. University press. 1979.
- _____, *An introduction to islamic law*, Oxford clarendon press, 1964.
- Tyan, emile, *historie de'l organisation Judiciaire en pays d' islam*, 2 ed, leiden, E.J Brill. 1960.